

یادِیما دوشدو

حسن اسکندری

www.ketab.ir



یادیمادوشدو

حسن اسکندری

صفحه آرای: کارگاه نشر نظامی

طرح جلد: کارگاه نشر نظامی

مشخصات ظاهری: ۱۵۰ ص، رقعی

شابک: ۸۲-۸۲۵۵-۶۲۲-۹۷۸

ناشر: انتشارات حکیم نظامی گنجهای

چاپ، صحافی و لیتوگرافی: تبریز، نظامی

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۳

تیراژ: ۱۰۰۰

نقل و چاپ نوشته‌ها یا هر گونه برداشت به هر شکل،

منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

نشانی: تبریز، اول خیابان طالقانی، ساختمان نورافزا، طبقه ۱

تلفن: ۰۴۱۳۵۵۴۰۰۵۲-۰۹۱۴۸۶۰۶۹۶۶

آدرس سایت: Nezamibook.ir

آدرس الکترونیکی: Nezami.Pub@gmail.com

انتشارات حکیم نظامی گنجه‌ای



یادیمادوشدو

حسن اسکندری

سرشناسه: اسکندری، حسن، ۱۳۲۶ -

عنوان و نام پدیدآور: یادیمادوشدو / حسن اسکندری.

مشخصات نشر: تبریز: انتشارات حکیم نظامی گنجه‌ای، ۱۴۰۳.

مشخصات ظاهری: ۱۵۰ ص:، ۱۴/۵ × ۲۱/۲، آبی م.

شابک: ۸-۸۲-۸۲۵۵-۶۲۲-۹۷۸، قیمت: ۲۲۰۰۰۰ تومان

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: زبان: ترکی - فارسی.

موضوع: شعر ترکی آذربایجانی -- ایران -- قرن ۱۴

Azerbaijani poetry -- Iran -- 20th century

رده بندی کنگره: PL۳۱۴

رده بندی دیوبی: ۸۹۴/۳۶۱۱

شماره کتابشناسی ملی: ۹۹۴۸۱۴۱

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

ایچینده کیلر

۱۱	مقدمه
۲۵	دیوان لار
۲۷	سالاجاق
۲۸	دانشاق
۲۹	تیکاق
۳۱	مخمّس لر
۳۳	فوربان اولوم
۳۵	عاشیق رسول
۳۷	گرایلی لار
۳۹	وطنیمدی
۴۰	«عظیم» گلبر
۴۲	«یالقیز» یمدی
۴۴	قارداشیم
۴۵	اوباسیندا
۴۶	یانیرام دای
۴۷	اولار
۴۹	بَنَزَر
۵۰	سنده گؤزل
۵۲	سوزوم واردی
۵۳	رُزین گلدی
۵۶	دوشدوم
۵۷	یورولماسین
۵۸	هایاندا سان

۶۰	داغلار
۶۱	وار گؤز لرین
۶۲	دلبر
۶۳	اولماسین
۶۴	یاخانلارا
۶۵	کور اوغلو
۶۶	آغلایار
۶۷	دنیا
۶۸	گلیر
۶۹	کلدی
۷۰	نه گؤزلدی
۷۱	دولانیر
۷۳	دنیا دا
۷۵	دانشاندا
۷۶	ایران
۷۷	قالاسینا
۷۸	چاغیدی
۷۹	سارام دی
۸۱	قوشمالار
۸۳	اوشاقلار
۸۴	سراغی
۸۵	انلیمه
۸۶	باخین
۸۷	بیله سن
۸۸	کور اوغلو

۹۰	یادیمادوشدو
۹۲	گوزلیم
۹۳	دوناسان
۹۴	والسلام
۹۵	وعده سینده
۹۶	واقتیدی
۹۷	هانی
۹۸	باخ
۹۹	گونلریم
۱۰۱	عسی دنشن
۱۰۳	بیله سن
۱۰۴	قالارام
۱۰۵	ایچینده
۱۰۶	کلمه دی
۱۰۷	هانی
۱۰۹	انیله دیم
۱۱۱	دوستلاریم
۱۱۲	دده
۱۱۳	بوردا من
۱۱۴	اولماز
۱۱۵	سورانی
۱۱۶	اولسون
۱۱۷	یحیی
۱۱۸	ونریر
۱۱۹	خبر وئر

۱۲۰	اوغول
۱۲۱	رُزا
۱۲۲	عمر
۱۲۳	عین اله
۱۲۴	گوزلیم
۱۲۵	یوز اول
۱۲۶	سلامت
۱۲۷	یوللما
۱۲۹	بایاتیلار
۱۳۳	دوستلارین شعرلری و اونلارا جواب
۱۳۵	عاشیقی (مسعود شریعتی)
۱۳۶	مسعود (جواب)
۱۳۷	حسن (عاشیق فتح اله)
۱۳۸	عاشیق فتح اله (جواب)
۱۴۰	عاشیق حسن (شاعر غم اوغلو)
۱۴۱	غم اوغلو (جواب)
۱۴۲	آی حسن (عاشیق علی سلیمی)
۱۴۳	یادا سال منی (شاعر بهمن)
۱۴۴	گوریدیم سنی (جواب)
۱۴۵	انصاف انله (شاعر رسام)
۱۴۶	من (جواب)
۱۴۷	دئیشمه

مقدمه

قوپوزا و عاشیق حسن

عاشیق اولوب دیار دیار گزه‌نین
ازل باشدا پُر کمالی گره کدی
اوتوروب دور ماقدادین بيله
معرفت علمیندن دولو گره کدی
(عاشیق علعسگر)

۱. قوپوز: در زبان فارسی به همه اسباب و آلات موسیقی (اینسترومنت فرنگی) اعم از غربی و شرقی، ساز گفته می‌شود. قوپوز ساز مخصوص خنیاگران (عاشیق) های آذربایجانی است که بین مردم آذربایجان به ساز شهرت یافته است.

۲. عاشیق واقعی شهر به شهر و دیار به دیار می‌گردد، چرا که نخستین شرط رسیدن به کمال، همین گردش و سیر آفاق است عاشیق باید آداب معاشرت را بشناسد و سرشار از دانش و معرفت باشد.

سازا صاحب اولان کیمسه

معرفتی اولا گره ک

سینه سینه آلان کیمسه

بلد اولا یولا گره ک

(عاشیق حسن اسکندری)

قلم زدن در خصوص هنرمندی چون عاشیق حسن، جسارتی بزرگ می‌طلبد. من برای یافتن این جرأت بایسته برای نگارش مدخلی بر کتاب استاد حسن اسکندری، دست به دامن خود استاد شدم. با اجازه و خواست خود او بود که این جرأت به جانم راه یافت و کوشیدم در حد وسع خویش و شناخت نیم قرنی ام از وی، خطوطی چند قلمی کنم. پرواضح است که مقدمه نوشتن برای کتاب‌هایی از این دست، علی‌الاصول باید به زبان مادری خود عاشیق و زبان نوشتاری متن (ترکی آذربایجانی) باشد. اما عاملی که مسبب شد این مدخل جامه‌ی فارسی به تن کند این بود که آوازه‌ی خنابگری عاشیق حسن اسکندری تنها به محدوده‌ی آذربایجان خلاصه نمی‌شود. او از همان سال‌های جوانی که قوپوز بر سینه فشرد و عاشیقی آغاز کرد دیری نپایید که شهرتش نه فقط در میان خلق آذربایجان یا مردم ترکمن یا ایل قشقای و کل ترک زبانان ایران، بلکه در جای جای کشورمان و کشورهای همجوار نیز فراگیر شد. قهوه‌خانه‌ی احمد عمی در درب گجیل یا قهوه‌خانه‌ی حسین تیرانداز در روبروی باغ گلستان (که دیگر

۱. آنکه صاحب ساز عاشیقست

باید پر ز شناخت و معرفت باشد.

آنکه ساز عاشیقی بر سینه می‌فشارد

باید راه کمال بیاماید و بیاموزد.

اثری از آن‌ها بجا نمانده) زمانی شاهد حضور دانشجویان، کارگران، عشایر و روستائیان کرد و لر و فارس و... برای بهره بردن از هنرنمایی این خنیاگر مردمی بوده است.

وانگهی، استاد با مسافرت‌های هنری خود به تقریباً ۳۰ کشور جهان (اروپایی، آسیایی، آمریکایی و...) و اجرای کنسرت در اکثر شهرهای این کشورها به هنرمندی نام‌آشنا تبدیل گشته است.

با مراجعه به نخستین کتاب استاد حسن اسکندری با عنوان «خاطیره‌لر، داستانلار، شعرلر»، نشر دنیای نو (۱۳۹۶) معلوم می‌شود که این هنرمند مورد تأیید و تحسین موسیقی‌شناسان نام‌آور جهان نیز قرار گرفته است. در کنسرت‌های خارج از کشور، موسیقی‌شناسان و شنوندگانی بودند که حتی یک کلمه از اشعار او را نمی‌فهمیدند، با این حال مسحور و مبهور، ساعت‌ها در جای خود می‌خکوب شده و از هنرنمایی او محظوظ می‌شدند؛ و این موفقیت‌ها در اثر توانمندی این خنیاگر بزرگ حاصل شده است. استاد، با شناختی که از فرهنگ فولکلوریک مردم خود دارد، در همراهی و هم‌نوازی محدود هم‌نندگان (اعضاء ارکستروش بالابان‌چی و قاول‌چی) آواها و نواهای مردم‌ش را به گوش و هوش دیگر مردم جهان رسانده است. کتاب نخست عاشیق حسن معرف حال و روز این هنرمند آذربایجانی است. استناد به سطوری چند از آن، شاید مشوقی باشد برای علاقمندان او که هنوز موفق به خواندن کتاب نشده‌اند. کتاب نام‌برده ما را با زندگی‌نامه‌ی وی آشنا می‌سازد.

حسن اسکندری در سال ۱۳۲۶ در روستای «اوزوم کاللاسی» (از توابع قره‌داغ)، از مادری به نام شاه‌بیگم و از پدری به اسم آقاخان چشم به

دنیا گشود. در همان دوران کودکی مادرش را از دست داد و در کنار فقر و مسکنت، رنج بی مادری و مصیبت یتیمی را هم به جان خرید.

و چون در روستای زادگاهش مدرسه‌ای نبود، عازم دبستانی در یکی از روستاهای اطراف شد و دوره‌ی ابتدایی را با تمام سختی‌ها و مشکلاتش به پایان برد. بعد از اتمام دبستان، کودکی ۱۰-۱۱ ساله بود که اولیانش او را به تبریز فرستادند. حسن خردسال در کارگاه یکی از آشنایان پدرش شروع به یادگیری قالی‌بافی کرد. در کتاب «خاطیره‌لر، داستانلار، شعرلر» چنین می‌خوانیم: «در عرض چند روز روش بافتن فرش را آموخته و قاطی دیگر شاگردان کارگاه شده و اولین شعرخوانی را روی تخته‌بند دار قالی ترنم کردم:

ایلمک، ایلمک قوش ایلمک.

گل بو بویا دوش ایلمک

من دالیا قالاندا

کنفیمی سوروش ایلمک»

می‌توان گفت شراره‌ی شاعری و عاشیقی استاد حسن اسکندری، که بعدها وی را شهره‌ی آفاق کرد، در همان کارگاه‌های تنگ و تاریک و آکنده از درد و رنج، آغاز به گُر گرفتن کرد. در سنین نوجوانی به تهران کوچ می‌کند. آنجا ضمن کار در نانواپی‌های تهران و تحمل سختی‌های غربت، در کلاس موسیقی ثبت نام کرده و در آموزشگاه «ایران پوی» تحت تعلیم استاد «فاریا» قرار می‌گیرد. پس از دو سال آموزش، موفق

۱. ای گره، گره، ای مظهر پیوند، چون پرندۀ بال بگشا

بیا و بر تار و پود وجودم بنشین

آن گاه که من از بافتن و پیوند باز می‌مانم،

بیا و جویای حال من باش

به اخذ دیپلم در رشته‌ی آواز ایرانی می‌شود. بعد از بازگشت به تبریز، به تشویق پدر و دوستان ابتدا به یادگیری آواهای عاشیقی و سپس آموختن ساز عاشیقی (قوپوز) پرداخته و در سال ۱۳۵۰ رسماً به جرگه‌ی عاشیق‌های آذربایجان می‌پیوندد.

یکی از عاشیق‌های منصف گفته بود: «جادارد عاشیق حسن را همچون سلف و پیشکسوت خودمان (عاشیق علعسگر) در میان عاشیق‌ها، به عنوان «دده» (پدر و پیر نیک‌خواه قوم) قبول کنیم. چرا که رفتار و کردار او همواره با خیر و نیکی و بخشش و فداکاری توأم بوده است». زحماتی که عاشیق حسن برای هنر عاشیقی متقبل شده و می‌شود تنها به منافع مادی حاصل از هنر شخص خود منحصر نمی‌گردد. حل مشکلات معیشتی همه‌ی کوشندگان موسیقی آذربایجانی، بویژه عاشیق‌ها، از دغدغه‌های همیشگی وی محسوب می‌شود؛ مشکلی که حتی در آن روزگار (قبل از ۵۷) هم به خاطر محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های زمانه تنگنای جدی این گروه از هنرمندان مردمی به‌شمار می‌رفت.

رفتار و کردار عاشیق حسن اسکندری در حوزه‌ی خانوادگی نیز قابل تأمل است. او برای خانواده‌اش پدری با احساس مسئولیت فراوان بوده و همان‌قدر که غمخوار و تیماردار مردم خود می‌باشد، به اعضای خانواده‌اش نیز مهر می‌ورزد.

او در میان دوستان به صمیمیت، تواضع و صداقت شناخته شده و علاقمندانش به دوستی با او مباحثات می‌نمایند. می‌توان گفت که مهم‌ترین ویژگی عاشیق حسن رفتار و گفتار و کردار انسانی و فروتنی‌اش در میان مردم است. این خنیاگر آذری را همگان به چشم و دل‌پاکی و گشاده‌دستی می‌شناسند و او را در حد «حق عاشیقی» (عاشیق حق)

قبولش دارند. در میان اهالی ادبیات و هنر و موسیقی، استاد حسن اسکندری به انسانی با فرهنگ و آگاه به راه و رسم عاشیق‌های اصیل آذربایجان معروف خاص و عام است.

این کوشنده‌ی موسیقی مردمی تا کنون از تمامی مراحل رشد این هنر تا رسیدن به اوج کمال آن، سربلند بیرون آمده و با تحمل شدیدترین سختی‌ها و ناروایی‌ها، خم به ابرو نیاورده و شب و روز بی‌وقفه برای اعتلای هنر اصیل نیاکانش در تلاش بوده است.

پس از انقلاب، بویژه زمان جنگ ایران و عراق، که با اِعمال محدودیت‌های شدید برای اهالی موسیقی توأم بود، در ساختمان نیمه‌ساز خود مجلسی برای گرد همایی عاشیق‌ها فراهم می‌آورد و در آن جمع برای تداوم کار هر چند که سعی می‌شد تصمیمات به‌صورت جمعی گرفته شود، با این حال خود او به تنهایی دنبال کارها را می‌گرفت.

در این باهم بودن‌ها شعر خوانده می‌شد، ساز نواخته می‌شد، داستان‌ها نقل می‌شد، نوار کاست و فیلم تهیه و توزیع می‌گشت... و بدین ترتیب، در راستای همین نشست‌ها بود که بتدریج انجمن موسیقی آذربایجان و عاشیق‌لار شکل گرفت. بعدها کلاس‌های موسیقی دایر گشت و به شکل گسترده‌ای در جای‌جای آذربایجان و سایر استان‌های هم‌زبان نمود پیدا کرد.

عاشیق حسن، در کتاب اول خود نشان داده که شرایط عاشیق بودن را به تمامی و در حد کمال داراست. او داستانسرایی یگانه و خالق چندین داستان بلند و کوتاه زیبا است. شاعری ست که اشعارش از سادگی و لطافتی خاص (سهل‌ممتنع) و پر معنا برخوردار

می باشد. بخشی از این اشعار در کتاب اولش آمده است. قوپوز نواز ماهرى است که در ایفای نغمه های گوناگون فولکوریک مهارت و پنجه ی بی نظیری دارد. اجرای این نغمات با آن صدای ملیح و دلنشین تارهای روح شنونده را به لرزه درمی آورد. می توان گفت که ضرب آهنگ زیر و بم نواهایش با آن زیبایی و مهارت بی نظیر جامه ای ست که بر قامت او دوخته شده.

و این دومین کتاب استاد (یادیمادوشدو) حاوی اشعاری در قالب های گوناگون هنر عاشیقی است. از آن جمله:

دیوانلار، مخمس لر، گرایلی لار، قوشمالار و...، که به سان جویباران زلالی از درون پرسوز و گداز این هنرمند در حال تراوش می باشد. ضمناً «دیوانلار» او که در قالب پند و اندرز سروده و نواخته شده، نمایانگر سلوک انسانی وی در جامعه است که نشان از اُفت و خیزِ پرمهر او با انسان های پیرامونش دارد. در زیر نمونه هایی از آن را مشاهده می کنیم.

خلق ایچینده دولان گینن دنسینلر بارک الله سن!

کمالین وار، ادب ارکان، دنسینلر بارک الله سن

(هرجایی لا یولداس اولما، دئیوبابالار، دوشون!

دوز یولوندان قایتاراجاق، یامان اولار هر ایشین)

اشعاری که در فرم «مخمس» سروده شده، شعرهایی را شامل می شود که بیانگر زیبایی ها، برانگیزاننده ی شادی های روح نواز و امیدبخش می باشند.

۱. با مردم بیامیز و در میان خلق بگرد، تا بر تو آفرین گویند

از کمال و ادب بهره مند باش، تا بر تو آفرین گویند

پیشینیان ما گفته اند: با بیکارگان و لگرد دوستی نکن

نا اهل تور را از راه راست باز می دارد و کارها دشوار خواهد شد

برای مثال، در این فرم از شعری می‌توان سراغ گرفت که مخاطبی خاص دارد. و این مخاطب، هنرمندی است به اسم عاشیق رسول، از عاشیق‌های بنام آذربایجان.

مجلس لرین یاراشیغی^۱
 بیر عاشیق سان عاشیق رسول
 قره‌چی نین آتاسی سان
 چال‌هاوانی عاشیق رسول
 حسین جوان کیمی بیزه
 سوز اویرتدین گزه گزه
 آت اویناتدین سوز سوز
 مجلس لره وئردین مزه
 اوند اولار جوان، تزه
 عاشیق اوغلی عاشیق رسول

۱. زینت مجالس عاشیق رسول عاشیق رسول
 عاشیق واقعی تویی عاشیق رسول،
 آفریننده آهنگ (قره‌چی) تویی
 عاشیق رسول، آهنگ دلنواز قره‌چی را بنواز
 یا

همچون حسین جوان بر ما سخن گفتن و راه و رسم معاشرت آموختی
 اسب آهنگ را نرم و سبک به جولان درآوردی
 مجلس را دلنشین کردی
 در آن دم‌ها بود که تازه و جوان می‌شدی
 عاشیق رسول، عاشیق رسول

و غوغا می کند در گرایلی ها:

سازیمی آلدیم سینه مه^۱

من دوشموشم هر بیر غمه

بو الهامی من «حسن» ه

و ثرن آنا وطنیمدی

عاشیق حسن برای عظیم قیچی ساز، قهرمان کوهنوردی ایران و جهان، برای زنده یاد مجید صباغ ایرانی (استاد یالقیز)، شاعر طنزپرداز، اشعاری چند سروده است. برای فرزندان و نوه هایش شعرهای زیبایی هدیه کرده است. در تعریف از ایل و تبار و زادگاه خود، حتی از چشمه ها و جنگل ها و کوه پایه هایش، راحت نگذشته و اشعاری در وصفشان ساخته است.

در قالب «قوشما» ها نیز قدرت بیان و احساس لطیف و عواطف انسانی عاشیق حسن به خوبی نمایان است. یکی از آن شعرها را که بسیار خاطره انگیز است، در پایان این مقاله آورده ام.

در قسمت هایی از اشعار مندرج در این کتاب شاهد گفتگوهای بین دو عاشیق هستیم که «دنیشمه» خوانده می شود. دنیشمه یکی از فرم های موسیقی و هنر عاشیق های آذربایجان محسوب می شود. اشعار شاعران و عاشیق های دیگر، که در وصف استاد گفته شده، او را ملزم به پاسخ گویی کرده که بسیار خواندنی اند.

در سرودن بایاتی ها هر چند خود عاشیق حسن تواضع به خرج داده و

۱. ساز عاشیقی را بر سینه فشردم

من بر هر اندوهی شکبیا برده ام

این برای من حسن، یک الهام است

الهامی که مادرم وطن، به من بخشیده است

وطن مادری من

خود را برای سرودن این نوع شعرها صالح نمی‌داند، با این حال چند بایاتی زیبا از دل پر عاطفه استاد برخاسته و به روی کاغذ نهشته است. خوشبختانه استاد اسکندری با پشت سر گذاشتن ۷۷ بهار زندگی، هنوز با شور و شوق همیشگی جهت دایر کردن کنسرت های عاشیق لارو حفظ احترام قوپوز و راه و رسم عاشیقی، نشان می‌دهد: به عهدی که با مردم خود بسته وفادار مانده است. در سال های اخیر شاهد کنسرت زیبایی از او با همکاری عاشیق علی کریمی (روشن دل) و دیگر هموایان گروهش بودیم با عنوان (عاشیق قشم گوروشی). این برنامه و شعرها و سوال جواب های احساسی و لطیف سروده استاد، مورد تشویق درخور حاضران در سالن قرار گرفت. عاشیق حسن طبق روال همیشگی خود، برای هر برنامه هنری خویش سعی دارد: از همفکری، همکاری و یاری دوستان خود استفاده کند. و در راه اعتلای هنر خود منت دوستان و تهمت بد بینان و بد گوینان را به جان خریده و هنوز دست از تلاش برنداشته است.

در اینجا دریغم می‌آید خاطره‌ای را که از سال ۱۳۵۶ به یاد دارم، برای خوانندگان این سطور بازگو نکنم؛ چرا که آن را نمونه و نشانه‌ای از مردم دوستی راستین عاشیق حسن اسکندری می‌دانم:

سال ۱۳۵۶ در روستای دیزج خلیل شبستر معلم بودم. با شاگردانم نمایشی را کار کرده بودیم و قرار بود که در سالن مدرسه اجرا شود. تصمیم داشتیم در تکمیل اجرای نمایش از عاشیق های آذربایجان هم دعوت کنیم. آن زمان عاشیق حسن در اوج دوره‌ی هنری خود بود و به دلیل کثرت عروسی ها و جشن ها و اجرای برنامه در قهوه خانه ها و نیز در رادیو و تلویزیون، به اصطلاح مجالی برای سر خاراندن نداشت.

سه روز مانده به اجرای نمایش به قهوه‌خانه‌ی احمد عمی رفتم و منتظر استاد ماندم. وقتی آمد و موضوع را برایش گفتم، نخست اندکی به فکر فرو رفت و آخر سر گفت: (دده وای!) همین روزها برنامه‌ای برای یک عروسی در پیش دارم و از قضا به پدر داماد قول حتمی داده‌ام و مبلغی هم به عنوان بیعانه دریافت کرده‌ام. با این حال برنامه‌ی شما را نمی‌توانم نادیده بگیرم. می‌دانی، بچه‌های مدرسه، نور چشمان ما هستند. لحظه‌ای مکث کرد و بعد رو به من کرد و گفت: همین جا منتظر باش تا ببینم چه می‌توانم بکنم. این را گفت و از قهوه‌خانه بیرون زد. نگو که می‌رود سراغ یکی از عاشیق‌های هم تراز خود و او را مجاب می‌کند که به جای او برنامه‌ی عروسی را برگزار کند. بعد هم به صاحب عروسی پیغام می‌فرستد و با وی در ضرورت این تعویض به توافق می‌رسد.

استاد چند ساعت بعد به قهوه‌خانه برگشت و گفت مشکل حل شد. روز اجرای نمایش، من آنجا خواهم بود. آنگاه صحبت رفت سر هزینه‌ی آمدن و اجرای برنامه‌اش. هرچه اصرار کردم که مبلغ هزینه را بگویند، گفت صحبتش را هم نکن. با این همه از من اصرار بود و از او انکار. آخر سر برگشت گفت: ببین حسن آقا! مدرسه و دانش‌آموز سزاوار معامله با پول و مادیات نیست. فعلاً این صحبت را همین جا درز بگیر، بعد صحبت می‌کنیم.

تا همین لحظه که این مطلب نوشته می‌شود ۴۷ سال (نزدیک به نیم قرن) از آن روز و آن قول و قرار گذشته و... هنوز موعد آن نرسیده که از پول و پله‌ی آن برنامه صحبت کرده شود.

روز نمایش، استاد با گروهش شامل یک بالابانچی و یک قاوالچی به مدرسه‌ی ما آمدند و با عشقی پرشور و روحیه‌ای کوراوغلی‌وار بین دانش‌آموزان و اهالی روستا غوغایی به پا کردند که هنوز هم بعد از گذشت سال‌های متمادی، برنامه‌ی او در یادها باقی، و از غبار فراموشی در امان مانده است.

در همین برنامه بود که اولین سروده‌اش را که متناسب با شرایط سنی دانش‌آموزان آن زمان، تنیده در پرده‌های ساز و آوازی در مایه‌ی «شیروان هاواسی» سروده شده بود، با صدای سحرآمیزش اجرا نمود و طنین انداخت.

برای حُسن ختام سخنم، آن شعر را در اینجا می‌آورم و برای این هنرمند عزیز روزه‌های پرباری را همراه باسلامتی و تندرستی آرزو می‌کنم.

اوشاقلارا^۱

جانندان عزیزسبز ساخلايين وطنی،

وطن قهرمانی خیردا اوشاقلارا

قویمايين یادلاری اوز تورپاغیزا،

چیراق اولون آنا یوردا، اوشاقلارا

۱. کودکان

وطن عزیزتر از جانتان را نگاهبان باشید

ای قهرمانان خردسال وطن

بیگانگان را به خاک وطن راه برنیدید کودکان

برای زاد و بوم مادریمان، چراغی فروزان باشید

بیلیر سیز کی بابکیمیز ننیله ییب؟
وطن یولوندا چوخ خدمت انیله ییب،
بو سوزو سالیبدی دیله، سؤیله ییب:
فرستی و نر مه یین قوردا اوشاقلارا

ساز عاشیقی، سوز عاشیقی صنعتکار،
گوزلری یولدادیر، چکیر انتظار.
«حسن» م یوردوموز اولار لاله زار،
یاغی لاری گوراخ دارد، اوشاقلارا

حسن کافی

۱۴۰۳/۸/۲۵

www.ketab.ir

۱. آیا می دانید که بابک مان چه کرده است؟
او که در راه وطن خدمت فراوان کرده است.
این سخن را ورد زبان ها کرده که:
بچه ها، گرگ ها را مجال و امان ندهید.
عاشیق هنرمند، دلبسته ی ساز و شیفته سخن است
چشم به راه دارد و انتظار می کشد
من حسن ام و یقین دارم
سرزمینم لاله زار خواهد شد
اگر نافرمان های طفیانگر را در تنگنا بیندازیم آی کودکان!